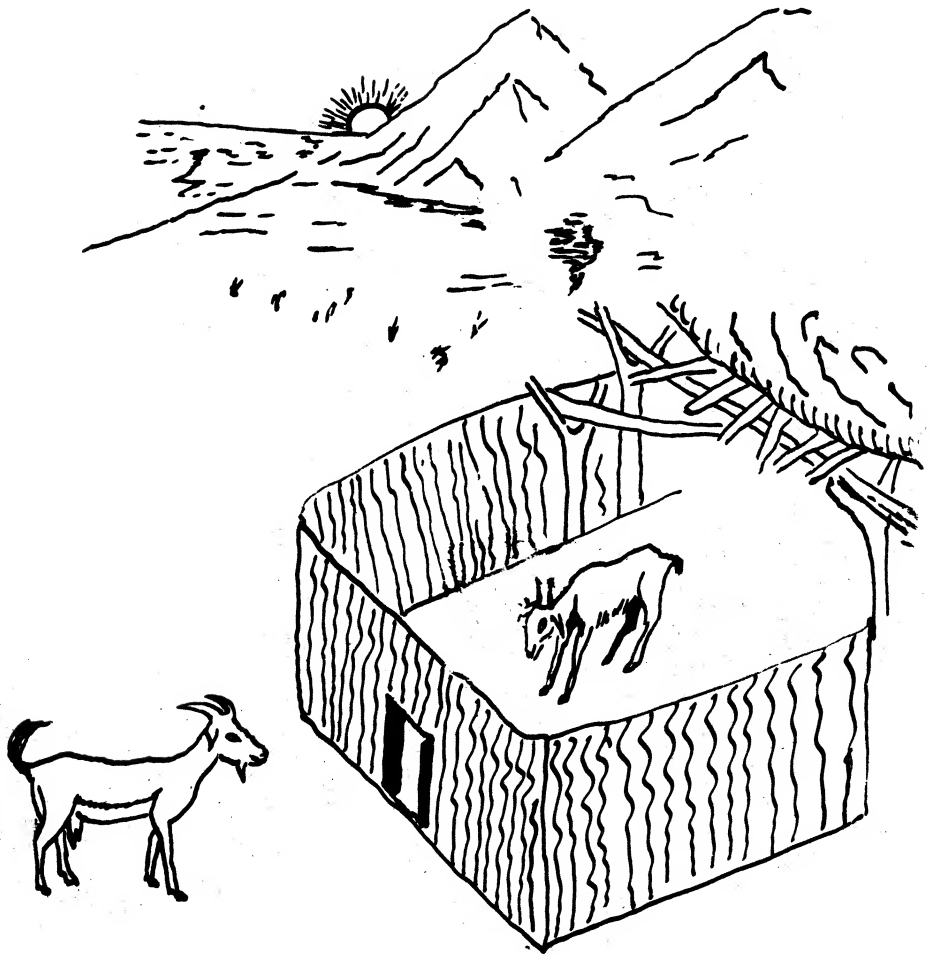


دیگر که بزک چینی از چراگاه آمد دروازه رازد مگر صدای پوچه مایش
را نشنید . باز دروازه رازد .

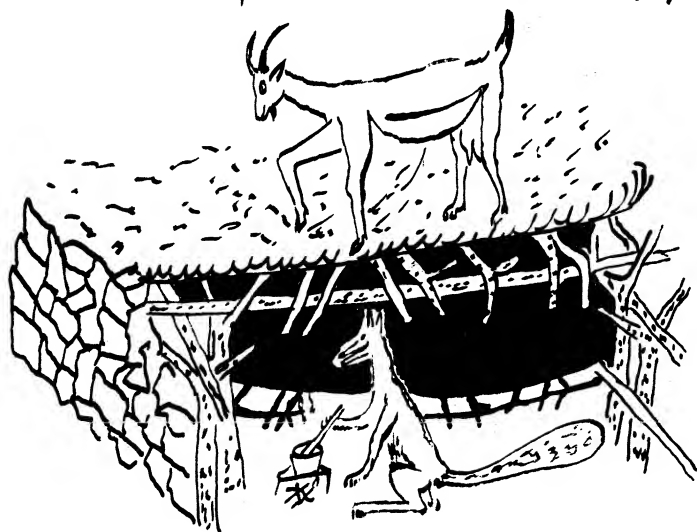


کلوله سنگک که بسیار ترسیده بود، و پت شده بود، نزدیک دروازه آمد
و پرسان کرد؛ کیستی که دروازه را میزنی؟

بزرگ پشینی جواب داد، «چوچه های قشنگ من انگک و بنگک
کلوله سنگک دروازه را برای مادرشان بازکنید.»

کلوله سنگک با ترس و لرزه دروازه را باز کرد. و وقتی که بزرگ پشینی بدخل
خانه آمد، انگک و بنگک را ندید. از کلوله سنگک پرسان کرد که -
انگک و بنگک کجا هستند؟

کلوله سنگک جواب داد که «بعد از رفتن تو چیزی آمد و آنها را قرت کرد.» بزرگ
پشینی بسیار پریشان شد. زود از خانه برآمد، مگر حیران بود که چه کند و کجا برود چمدن.
دقیقه بعد با قهر و پریشانی به طرف خانه رو بآفت و مهربام خانه روباه خیز زد.



رو با از درون خانه صد اکر د .

کیست سر با مک لرزانک من ؟

خاک میریزاند در آتشک مہانک من .

آتش مہانک مرا شور کردی .

چشم مہانک مرا کور کردی .

بزک چینی جواب داد .

من اسستم بزک چینی .

دو شاخ دارم بالای بینی .

کی خورده انگ من ؟

کی خورده بننگ من ؟

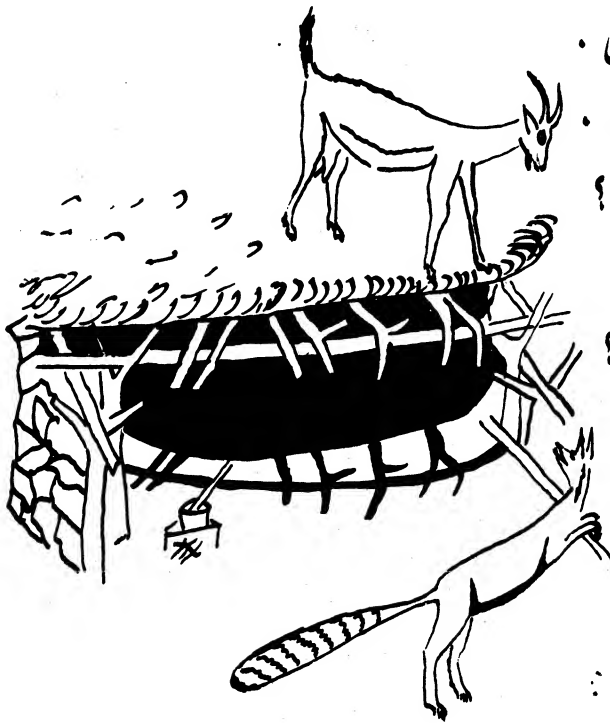
کی می آید بہ جنگ من ؟

رو باہ جواب داد .

نخوردم انگ تو .

نخورده ام بننگ تو .

نمیایم بہ جنگ تو .

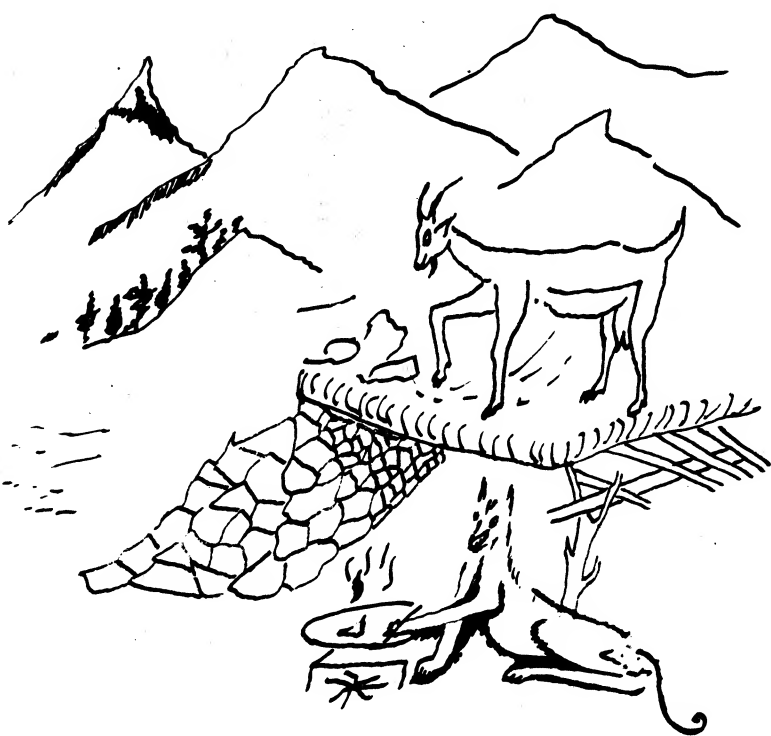


بعد از آن بزک چینی به خانه مای شیرو پلنگ رفت و پیرسان کرد . آنها هم جواب دادند که چوچه مایش را نخورده اند .



پس ازان بزرگ چینی به طرف خانه گرگ رفت و سر بامش نیز زد.
گرگ از داخل خانه صدا کرد .

کیست سر بامک لرزانک من ؟
خاک میریزاند در آشک مہمانک من ؟
آشک مہمانک مرا شور کردی ،
چشم مہمانک مرا کور کردی .



بزرگ چنین جواب داد .

من استم بزرگ چنین .

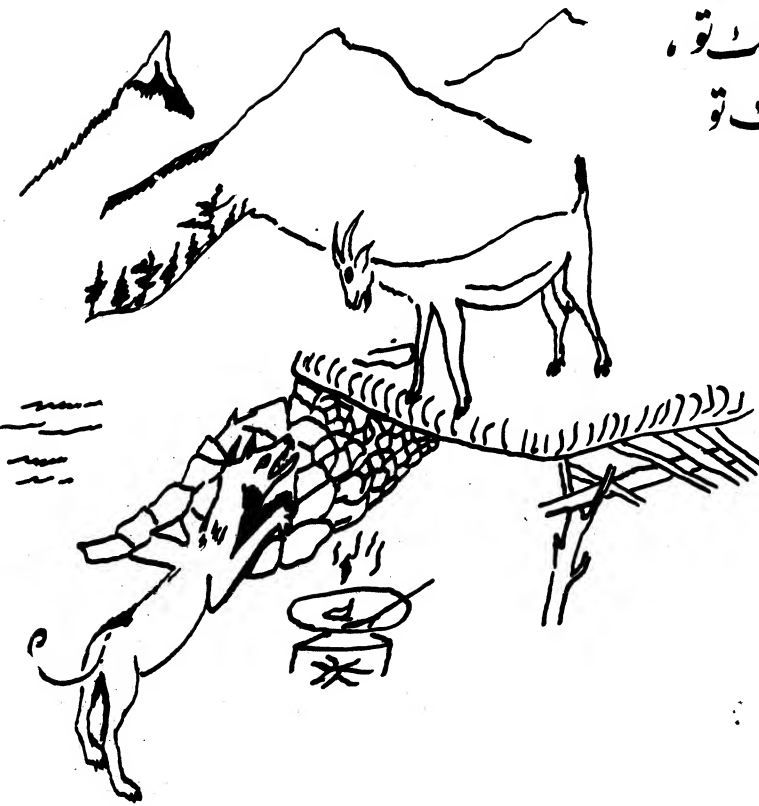
دو شاخ دارم بالای بینی
کی خورده انگشت من

کی خورده بنگشت من ، کی می آید به جنگ من
گرگ گفت :

من خورده ام انگشت تو ،

من خورده ام بنگشت تو ،

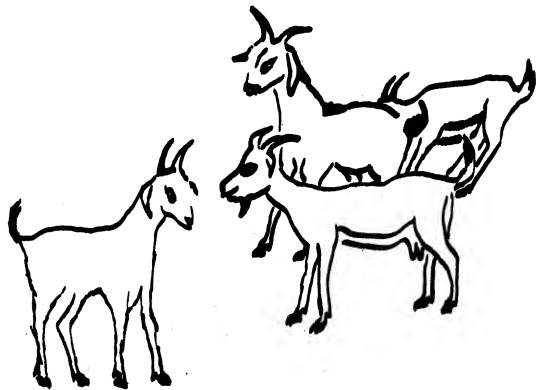
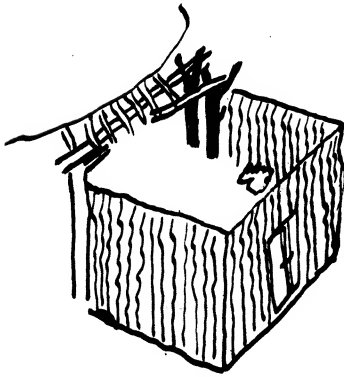
من میایم به جنگ تو



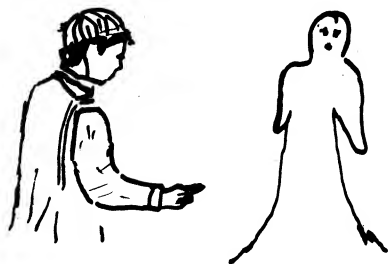
فردا صبح بزک چینی بایک کوزه شیر پیش آهنگر رفت و گفت ؛
 « این شیر را بگیر و شاخ های مرا تیز کن . »
 آهنگر شیر را گرفت و شاخهایش را تیز کرد .
 پس آنتر گرگ یک کوزه را از خاک پُر کرد و برای آهنگر برد و گفت ؛
 « این شیر را بگیر و دندانهایم را تیز کن . »
 آهنگر دید که گرگ کوزه را از خاک پر کرده است و شیر در آن نیست
 قهر شد همه دندانهای گرگ را کشید و در جای دندانهایش پنبه ماند .



روز دیگر بزک چینی و گرگ به میدان جنگ رفتند . گرگ صدا کرد . « اول تو شروع کن » . بزک چینی گفت « بی اول تو شروع کن » . گرگ پس رفت و پیش آمد و به طرف بزک چینی خیز زد ، بسیار کوشش کرد که او را بخورد ، مگر تکه مای پنبه از جای دندانهایش افتاد و چیزی از دستش نیامد . پس از آن بزک چینی به طرف گرگ دوید و با شاخهای تیز خود به شکم گرگ زد شکم گرگ پاره شد و گرگ به زمین افتاد . انگشت و بنمک از شکم پاره شده گرگ بیرون آمدند . بزک چینی و چوپانیش با خوشی به طرف خانه رفتند .



اسد و رازق از شنیدن این قصه بسیار خوش شدند . فردا که آفتاب شد و هوا خوب بود هر سه شان یک آدمک قشنگ برفی ساختند و آن روز را به خوشی تیر کردند



سوال ها و تریز ها

- ۱ - نازو به رازق و اسد چه گفت ؟
- ۲ - اسد در جواب نازو چه گفت ؟
- ۳ - بزک چینی چند چه چه داشت نام های آنها چه بود ؟
- ۴ - حج وقت که بزک چینی به چرا میرفت به چه چه لایش چه میگفت ؟
- ۵ - چه چه مادر جواب بزک چینی چه میگفتند ؟

- ۶ - گرگ نزدیک خانه که میگشت ؟
- ۷ - وقتی که بزرگ چینی از دروازه بیرون رفت گرگ چه کرد ؟
- ۸ - وقتی که دیگر بزرگ چینی از چراگاه آمد دروازه را از در چراچوچه مایش جواب ندادند ؟
- ۹ - کلوله سنگ چون مادر را دید چه گفت ؟
- ۱۰ - بعد بزرگ چینی بکاروان نشد و چه کرد ؟
- ۱۱ - وقتی که بزرگ چینی از گرگ سوال کرد چوچه مایش را که خورده است گرگ در جواب چه گفت ؟
- ۱۲ - فردا صبح بزرگ چینی با کوزه شیر بکارفت ؟
- ۱۳ - گرگ آهنگر چه برد و چه گفت ؟
- ۱۴ - بزرگ چینی چگونه برگرگ درنده کامیاب گردید ؟
- وظیفه شگردان سوال ها و جواب های صحیح آن را در کتابچه خود یادداشت کنند .
- خانه های خالی را در جملات ذیل با کلمات مناسب پر کنید .
- بود نبود یک بود .
- این بزرگ چینی سر داشت .
- چوچه مایش پس از شنیدن با خوشی به طرف دروازه میدویدند .
- چوچه های بزرگ چینی که صدای مادر خود را شنیدند مانند .
- کلوله سنگ بسیار ترسیده بود و بود .

بسم الله الرحمن الرحيم

مناجات

کریما به بخشای بر حال ما که هستیم سیر کمند هوا
نداریم غیر از تو فریاد رس تویی عاصیان را خطا بخش و بس
نگهدار ما را ز راه خطا خطا در گذار و صوابم نما

لغات :

۱- مناجات - راز و نیاز با خداوند (ج)،

۲- کریم - صاحب کرم، سخی

۳- فریاد رس - داد رس، مددگار

۴- عاصی - گنهگار

۵- صواب - راست و درست

کوله سنگ جواب داد ، « بعد از رفتن تو و آنها را قرت کرد .

رو باه از درون خانه کرد . کیست سربامک .

من اسمم بزرگ چینی . دو شاخ دارم

من خورده ام من خورده ام

آهنگر دید که گرگ کوزه را از پر کرده است و

در آن نیست . همه دندانهای گرگ را کشید و در پنبه ماند .

بسیار کوشش کرد که او را بخورد ، مگر از جای دندانهایش افتاد و ..

..... از دستش نیامد .

پس از آن بزرگ چینی به طرف گرگ و با شاخهای تیز خود به شکم

شکم گرگ پاره شد و گرگ به افتاد . انگک و بنگک از

گرگ بیرون آمدند .

اسد و رازق از شنیدن این بسیار شدند .

معلم صاحب نتیجه درس را به شاگردان بگوید .

خوبی و زیبائی تحریر

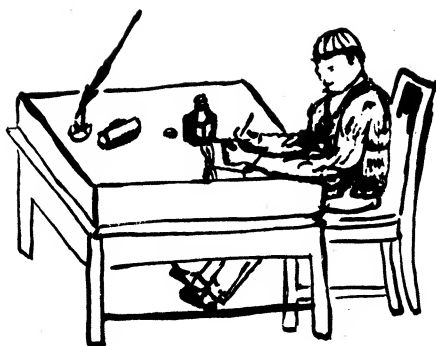
معلم صاحب کتابچه 'حسن خط حفیظ' را دید ، او را بسیار آفرین گفت و برایش نمره زیاد داد ، ورق های کتابچه پاره و چرک نبود ؛ نوشته 'حفیظ خوشنما' بود ، خط خودگی نداشت ، خط مایش راست بود ، نقطه های حروف کم و زیاد نبود ، نقطه های بیجا هم نبود .

کلمات را جدا جدا نوشته بود ، حفیظ نوشته 'خود را درست مثل خط کتاب نوشته بود .

حفیظ بچه بسیار با سلیقه است ؛ در وقت نوشتن دوات را درست راست می ماند و جاذب را طرف چپ می ماند .

از دوات به قلم رنگ کم می گیرد چرا که از قلمش رنگ نریزد و کتابچه اش چل نشود ، چتلی بد است ، نظافت جزو ایمان میباشد ، پیا مبر ما آدم نطیف را دوست میداشت ، حفیظ در وقت نوشتن سر خود را بسیار پایان نمیکرد زیرا که ستون فقراتش کج نشود و دید چشمانش کم نشود .

او میداند اگر در وقت نوشتن سر خود را پایان بگیرد علاوه بر اینکه ستون فقراتش کج میشود و چشمانش کم بین میگردد و شش مایش نیز خوب کار نمیدهد صحت و اعضایش خراب و قدش کم میشود .
مردم بی تربیه نیز بالایش تمخر میکنند .



لغات درس .

تحریر - نوشتن سلیقه - ذوق
 مستون قرا - تیرپشت ، استخوان پشت .
 نطافت : پاکی متسخر - ریشخند نمودن
 سوال و تمرین ها .

- ۱ - معلم صاحب چرا حفیظ را آفرین گفت ؟
- ۲ - حفیظ چرا در وقت نوشتن سر خود را پایین نمی گیرد ؟
- ۳ - نطافت را کی دوست میداشت ؟
- ۴ - مردم بی تربیه بالا کی غنہ میکنند ؟

رواستعمار

اگر از لاغری چون تار باشم
 اگر اندر بیابان ره کنم گم
 اگر بازو را زو بشکنم سنگ
 اگر از بهر کسب لقمه نان
 نباشد گرم ابر من و شوریت
 اگر از بیسوانی جان سپارم
 اگر چشم نبیند روشنائی
 اگر سینه باشم و بیمار باشم
 اگر بی کفش و بی دستار باشم
 اگر شب تا سحر بیدار باشم
 جوای و ار در بازار باشم
 به کسب روزی گر خردار باشم
 اگر محروم وصل یار باشم
 اگر از گوشش هم افکار باشم

بسازم با مصیبت هانخواهم
 که زیر یوغ استعمار باشم

لغات و ترکیبات شکل درس

چون تار - مانند تار

ره - راه

بیابان - دشت بی آب و خشک

کفش - بوت و پیزار

- جوالی وار - مانند جوالی یا باربر .
- بنز و شورلیت - هر دو موثر تر ز رفت راست .
- کب - پیدا کردن . بدست آوردن .
- بینوایی - ناداری .
- جان سپام - جان بدسم . بمیرم .
- مروم - نا امیدانی بهره .
- وصل یار - رسیدن به یار یا دوست .
- افکار - زخمی
- مصیبت ها - غم ها و مشکلات
- استعمار - بهیانه آبادانی از نیروهای بشری و طبیعی یک کشور
به نفع خود استفاده کردن .
- یوغ - چوبیک در وقت قلبه کردن برگردن دوگا و میگذرانند .
- سوال ها و ترمین ها :

- ۱ - رد استعمار یعنی چه ؟
- ۲ - چرا شاعر گرسنگی و بیماری را پسندیده ؟
- ۳ - داشتن بنز و شورلیت را چرا بد گفته است در حالیکه داشتن آن بدنیت ؟
- ۴ - برای چه شاعر دوری و محرومیت از وصل یار را پسندیده ؟

۵ - استعمار آباد کردن را میگویند ولی چرا مردمان از کلبه استعمار بدی برند؟

وظیفه :

شعر فوق را شاکردان حفظ نمایند .

معلم صاحب راجع به استعمار برابر توانائی فهم شاگردان معلومات بدهد .

جبار و نجار

وقتی از جبار پرسیدند احمق تراز خود دیده ای گفت : بلی . وقتی برای اتاق نشیمن خود خواستم دری بسازم ، نجاری را آوردم ، که اندازه در اتاق را بگیرد .

اتفاقاً آن مرد ، هر دو دست خود را کشتود و اندازه در اتاق را گرفت ، دروازه دکان شد ، که به آن اندازه در بسازد ، اما در بین راه همه جا سر را بالا گرفته و دقت میکرد که کسی به وی نرسد ، مباد اندازه بهم بخورد . در میان راه چاهی بود ، مرد نجار چون سرش بالا بود ، در چاه افتاد ، اهل بازار بر سرش اجتماع نمودند ؛ گفتند " دست رابده که تراز چاه بیرون آوریم . " نجار گفت : " ای یاران دستم را بگیرید که اندازه بهم میخورد ، مومای سرم را بگیرید . " پس من او را احمق تراز خود دیدم .



لغات درس

اتفاقاً - از روی اتفاق ، ناگهان

احمق - بی عقل

اجتماع نمودند - جمع شدند

سوال ها و تمرین ها :

۱ - از جبار چه پرسیدند ؟

۲ - جبار چه گفت ؟

۳ - بخار چه چیز را با خود نیاورده بود ؟

۴ - بخار چرا در چاه افتاد ؟

۵ - مردم به بخار چه گفتند ؟

۶ - بخار در جواب مردم چه گفت ؟

جملات خالی ذیل را با کلمات مناسب پر کنید .

وقتی از جبار پرسیدند از خود دیده ای گفت .

مرد بخار در بین همه جاس را بالا گرفت .

بخار چون سرش بالا بود در بین افتاد .

دست را بده که از چاه بیرون آریم .

بخار گفت ای دستم را بگیرد .

موهای سرم را من اورا الحق تراز یافتم .

وظیفه :

لطیفه های نظیر لطیفه فوق را جمع کنید و به همصفان خود بگوئید .

فضیلت انسان

انسانها از یک پدر و مادر پدید آمده اند ، که پدر انسانها حضرت آدم علیه السلام و مادرشان حضرت بی بی حوا علیها السلام میباشد . خداوند جل جلاله انسان را نسبت به همه مخلوقات که در آسمانها و زمین میباشد ، و یابیز مایک از دیدن آنها عاجز ، ستم بهتر و زیبا تر و دانا تر آفریده است ؛ آفتاب ، مهتاب ، زمین و آسمان و همه چیز را در خدمت انسان گذاشته است .

علاوه بر اینکه اعضای قوی به ماد داده است ، قوه بزرگ دیگری را که عبارت از عقل است برای انسانها داده است تا بواسطه آن خداوند جل جلاله را بشناسد ، حق را از باطل فرق نمایند ، زندگی آبرومندی در دنیا و آخرت داشته باشند .

پس انسانیکه از نعمت بزرگ عقل کار گرفته اطاعت خداوند و پیغمبر را میکند ، البته وظیفه انسانی خود را بجا آورده است و انسانیکه با وجود عقل و دانش خدای واحد را قبول نمیکند و از پیشوای بزرگ خود که حضرت محمد ص است پیروی نمیکند ، از جمله گمراهان و کافران حساب می شود .

نعت^۲

زبان تا بود در دمان جای گیر شنای محمد بود و دلپذیر
حبیب خدا اشرف انبیاء که عرش مجیدش بود متکاء
نغات :

- ۱- نعت - وصف سید المرسلین ۳- مجید - بزرگوار ، بلند پایه
۲- حبیب - دوست ۴- متکاء - تکیه گاه ، بالشت

عمل خالص

هر که باشد اهل ایمان ای عزیز پاک دارد چار چیز از چار چیز
از حسد اول تو دل را پاک دار خویشتن را بعد از آن مومن شمار
پاک دار از کذب و از غیبت زبان تا که ایمانت نیفتد در زیان
پاک گرداری عمل را بی ریاء شمع ایمان ترا باشد ضیاء
چون شکم را پاک داری از حرام مرد ایمان دار باشی و السلام
نغات :

- ۱- حسد - کینه ۳- ریاء - خود نمائی
۲- کذب - دروغ ۴- ضیاء - نور ، روشنائی

لغات درس :

فضیلت - بهتری .

جَلَّ جَلالُه - بزرگ است عظمت خداوند .

مخلوقات - جمع مخلوق ، پدید آمده شده ها .

واحد - یکتا ، یگانه .

سوال و تمرین ها :

۱ - انسانها از که پیداشده ؟

۲ - اولین پدر و مادر انسانها چه نام داشتند ؟

۳ - انسانها و دیگر مخلوقات از هم چه فرق دارند ؟

۴ - وظیفه اولی انسان چیست ؟

سوال ها و جواب های آنرا در کتابچه خود بنویسید .

جملات خانه خالی ذیل را با کلمات مناسب پر کنید .

انسانها از یک پدر و مادر پیداشده اند که پدر انسانها و مادرشان میباشد .

انسان از همه مخلوقات و داناتر آفریده شده است .

انسان بواسطه عقل خدا را چه عقل از نعمت های بزرگ است که به انسان داده ^{است} .

کسی که با وجود عقل و دانش و احد را قبول نمیکند و از پیشوای بزرگ خود ...

..... پیروی نمیکند از جمله گمراهان و کافران حساب می شود .

در فضیلت علم

نه از حشمت و جاه و مال و منال
که بی علم نتوان خدا را شناخت
که گرمست پیوسته بازار علم
طلب کردن علم کرد اختیار
و اگر واجب است از پیش قطع ارض
که علمت رساند بدار القرار
که بی علم بودن بود غافل
که کار تو از علم گمیرد نظام

بنی آدم از علم یابد کمال
چو شمع از پی علم باید که اخت
خردمند باشد طلبکار علم
کسی را که شد در ازل بخت یار
طلب کردن علم شد بر تو قرض
برو دامن علم گیر استوار
میاموز جز علم گر عاقلی
ترا علم در دین و دنیا تمام

لغات :

۴ - گداختن - ذوب شدن

۵ - ارض - زمین

۶ - دار القرار - جهان جاوید ،

آخرت ، بهشت

۱ - حشمت - بزرگی

۲ - جاه - مقام ، منزلت

۳ - منال - جائی که اذ آن سود و

حاصل بدست آید .

افغانستان

افغانستان وطن عزیز ماست ، مادرمین جاز مادر زاوه شده ایم
وجود ما از آب و خاک وطن ساخته شده است . زندگی ما مرهون همین
خاک پاک است از هوای وطن تنفس میکنیم ، خوراک ما از حاصل
وطن ماست . پوشاک مادر وطن ساخته میشود .

پدران ما از همین خاک اند . نیاکان مادر همین خاک دفن شده اند .
نیاکان و پدران وطن ما را نگاه کرده اند . آنها بنده ساخته اند ، جوی ما
کشیده اند ، کاریزها کنده اند ، مساجد ساخته اند ، باغها تیار کرده اند ، جنگلها
شانداده اند ، راهها کشیده اند ، شهرها آباد کرده اند ، پلها ساخته اند .



اجداد ما دهبقانی را ترقی دادند ، صنعت و کارهای دستی یاد داشتند
تجارت میکردند ، و در نگه داری وطن جان خود را فدا می کردند . وطن
را که خانه مشترک همه ماست برای ما میراث ماندند ، ماکه اولاد شیر
مردانیم ، باید مانند پدر کلاهیها شیور خود وطن را از دست تجا و زگران خلاص کنیم .
در نگه داری وطن از شر کفار از سر و مال خود بگذریم .

لغات و ترکیبات درس :

زاده شده ایم - پیداشده ایم ، تولد شده ایم .

مرهون - گرویده

تنفس - نفس کشیدن .

تیاکان - بابها

فدا کردند - قربان کردند

شیر مردان - مردانیکو مانند شیر غیرت دارند .

اجداد - نیاکان .

غیر - غیرت مند

سوالها و تمرین ها :

- ۱ - ما از کجا هستیم ؟
- ۲ - پدران ما کجا زندگی میکردند ؟
- ۳ - نیاکان ما در کدام جای دفن شده اند ؟
- ۴ - خانه مشترک ما افغانها کجاست ؟

سوالها و جواب های مناسب و صحیح آنها را در کتابچه خود بنویسید .
جملات خانه خالی ذیل را با کلمات شایسته پر کنید .

وجود ما از آب و خاک ساخته شده . خوراک ما از حاصل
وطن پدران ما را نگاه کرده اند .
در خلاصی وطن از دیو سیرتان از سر و مال خود دریغ نمیکنیم .
اجداد ما به تقائی را دادند .
پدران ما وطن را که خانه همه ماست برای ما مانند
وظیفه ۱ -

لغات و ترکیبات درس فوق را در جملات مناسب استعمال کنید .

۳۵ ماهی گیری

اکرم و انور دو جوان مجاهد بودند ، آنها با مجاهدین دیگر در حلقه زندگی می کردند . منطقه شان از تصرف حکومت مله آزاد بود .
روس ها و پرچی ها نمی توانستند آنها بیایند ، اکرم و انور با دیگر مجاهدین در بعضی روز ها به سربند دریای هلند می رفتند ؛ از سربند ماهی می گرفتند ؛ ماهی را به ده خود می آوردند . هم خود آنها ماهی را می خفتند و می خوردند و هم به خانه های دور و پیش تقسیم میکردند .



یک روز اکرم و انور به مجاهدین گفتند ، « به اجازه برادران به سر بند
برای گرفتن ماهی میرویم » مجاهدین گفتند ، « خوب است شما برای گرفتن
ماهی بروید . ما در این جامیباشیم ، نشود که دشمن بیاید و مردم ده را -
آزار بدهد . »



اکرم و انور به همدیگر گفتند ، « چه قسم اسباب ماهی گیری را ببریم چنگک
، جال یا مرگ ماهی ؟ ! »
انور گفت : « برای این که ماهی زیاد تر بگیریم باید همراهی خود
جال و دو کجاوه ببریم . »

آنها جال و دو کجاوه را گرفتند و به طرف سر بند روان شدند .
 وقتی به سر بند رسیدند به پیداکردن جای مناسب برای گرفتن ماهی شروع
 کردند .



انور گفت ، " این همه ، دریا برای گرفتن ماهی چطور است اکرم جان ؟ "
 اکرم که چند قدم دیگر پایا نتر رفته بود گفت ؛ " به خیال من این جای -
 مناسبتر است . "
 انور نزدیک اکرم رفت و گفت از چه می فهمی که این جای مناسبتر
 است .

اکرم گفت: «از خاطر نیکه از رفت و آمد مردم کناره است، سنگ های
 کلان دارد ماهی ها در زیر سنگ های کلان می باشد و تخم می مانند.»
 اکرم چند دفعه جال را در آب انداخت. ماهی را که می گرفت در یک
 چتری می انداخت.
 دفعه آخر اکرم جال را انداخت بعد از چند دقیقه جال را بالا کرد، و در جال
 ماهی زیاد آمده بود.



انور گفت : « راستی بسیار ماهی گرفته ای . »
 مردوی آنها ماهی ها را از چتری گرفتند و در کجاوه ها انداختند .
 کجاوه ها پر شد .

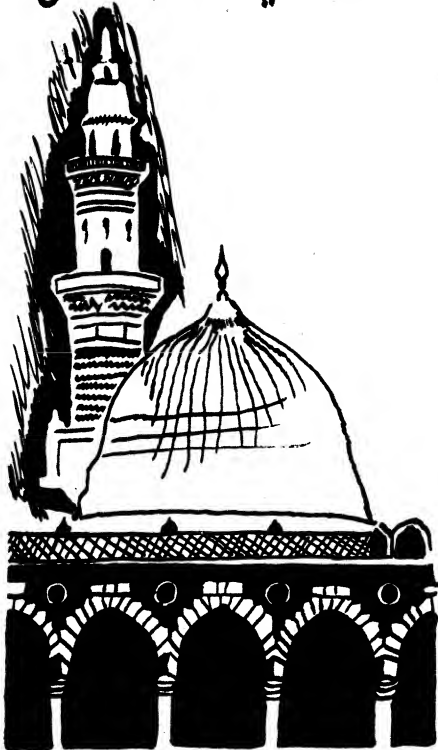


انور و اکرم هر کدام یک کجاوه را پشت کردند . کجاوه های ماهی را به ده آوردند .
 یک اندازه ماهی را در بین مجاهدین تقسیم کردند . چون ماهی زیاد بود ،
 اکرم به انور گفت : « بخاطر یک ماهی زیاد است ، بیایک اندازه ان
 را در خانه های نزدیک تقسیم کنیم . »
 انور گفت : « کار خوبی است . »

مدینه منوره

وقتیکه کفار مکّه و مکرّمه بر مسلمانان ظلم نمودند و مانع پیشرفت دین اسلام شدند ، حضرت محمد ^(ص) با اصحاب مبارکشان به امر خداوند ^(ج) ، از مکّه مکرّمه به مدینه منوره هجرت کردند .

باشندگان مدینه منوره مردم بسیار خوب بودند ، همراه حضرت محمد ^(ص) و دیگر مهاجرین همیشه کمک می نمودند ، از مال و دارائی خود به ایشان بخشش می نمودند .



یک اندازه ماهی را در خانه با تقسیم کردند .
 مردم ده ازین کار خوب مجاهدین خوش شدند . در حق آنها دعای خیر
 کردند .



سوال و تشریح ما :

- ۱ - اکرم و انور چه کاره بودند ؟
- ۲ - اکرم و انور کجا زندگی میکردند ؟
- ۳ - مجاهدین این منطقه در روزهای فراغت کجا می رفتند و چه میکردند ؟
- ۴ - مجاهدین ماهی را به چه تقسیم میکردند ؟
- ۵ - اکرم و انور چه قسم اسباب را گرفتند ؟

- ۶ - کجا روان شدند ؟
 - ۷ - وقتی به سر بند رسیدند چه کردند ؟
 - ۸ - انور به اکرم چه گفت ؟
 - ۹ - انور نزدیک اکرم رفت و چه گفت ؟
 - ۱۰ - انور و اکرم کجا و به کار ایش کردند کجا رفتند ؟
 - ۱۱ - انور و اکرم مای کار چه کردند ؟
- سوال های فوق را با جواب های آنها در کتابچه خود بنویسید .
- وظیفه :

جای های خالی جملات ذیل را با کلمات مناسب پر کنید .

روس ها نمیتوانستند در آن جا

هم خود آنها از مای و هم به خانه های دور و پیش تقسیم میکردند .

و در این جای باشیم دشمن بیاید و مردم ده را آزار دهد .

آنها دو کجاوه و جال را گرفتند و به سر بند روان شدند .

اکرم گفت « از رفت و آمد مردم است . هر دوی آنها

. گرفتند و در انداختند . مردم ده از این کار خوب

مجاپدین شدند و در حق آنها کردند . معلم صاحب نتیجه درس

را به شاگردان بگوید . معلم صاحب به شاگردان دستور میدهد که داستانهای مجاهدین بر کف افغانستان را برای
خود بگویند .

نظم

چارچیز است آنکه بعد از رفتنش
 از محال است باز آوردنش
 چون حدیثی رفت ناگه بر زبان
 یا که تیری جست بیرون از کان
 باز چون آورد حدیث گفت را
 کس نگرداند قضای رفت را
 باز کی گردد چو تیر انداختی
 تا بچنین عمرت که ضایع ساختی
 هر که بپندیشد گفتارش بود
 پس ندامت مای بسیارش بود
 تا نگفتی می توانی گفتنش
 چون بگفتی کی توان نهفتنش

لغات و ترکیبات

- محلات - جمع محال ، ناشدنی ، ناشو ، ناممکن .
- حدیث گفته - سخن گفته شده ، گپ گفته شده .
- ناگ - ناگهان ، فوری .
- قضای رفته - حکم نوشته شده ، تقدیر ، حکم خداوند .
- بازی گردد - دوباره غی آید ، پس غی آید ، برنگی گردد .
- اندیشه - فکر .
- ضالع ساختی - نابود کردی ، گم کردی .
- ندامت - پشیمانی .
- کی توان بهعتش - کی آن را پست کرده می توانی .
- سوال ها و تمرین ها :
- ۱ - کدام چیز ها اند چون برو پس آوردن آنها امکان ندارد ؟
 - ۲ - بی اندیشه سخن گفتن چه نتیجه دارد ؟
 - ۳ - خاموشی چه وقت خوب است چه وقت بد ؟
 - ۴ - عمر انسان چه وقت ضالع میشود ؟
 - ۵ - سخن باتیر در شعر فوق چه نسبت دارد ؟
 - ۶ - قضای رفته چیست ؟

وظیفه :

شاگردان شعر فوق را به دقت بخوانند سوال ها و جواب های صحیح آن را در کتابچه خویش یادداشت نمایند .

وظیفه :

معلم صاحب نتیجه درس را به شاگردان به زبان ساده بیان کند .

مال حرام

روزی پیامبر گرامی ما، حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:
 بعضی از مردم در دنیا کارهای بسیار خوبی انجام میدهند مثلاً نماز می خوانند،
 روزه میگیرند، شب عبادت می کنند. اما همین مردم وقتی برای
 حساب در روز قیامت حاضر میشوند، کارهایشان اصلاً قبول نمیشود.
 و همه عبادت های آنان باطل میشود و از طرف خداوند (ج)، فرمان میرسد که
 باید به جهنم بروند !!

اصحاب ازین سخن تعجب کردند .

سلمان فارس رضی الله عنه پرسید : یا رسول الله ! اینها با اینکه نماز خوانده اند
 روزه گرفته اند بر حج رفته اند ، به بیوایان کمک کرده اند ، باز هم
 به جهنم می روند ؟ !

حضرت محمد (ص) فرمود : « آری با همه این عبادتها این مردم
 به جهنم می روند . »

سلمان فارس رضی الله عنه دوباره با تعجب پرسید : « مگر چه کار بد انجام
 داده اند که همه کارهای خوبشان باطل میشوند ؟ »

حضرت محمد (ص) فرمود : چون این مردم مال حرام می خورند ؛ مال
 مردم را بدون اجازه برمی داشتند ؛ از خوردن مال مردم میگزینند

نداشتند ، روزی خود را از راهبای حرام به دست می آوردند .
 به همین جهت خداوند ، عبادت های شان را قبول نمی کند ، و باید
 به جهنم بروند .
 هر کس که مال حرام بخورد ، خداوند ، کارهای خوب و عبادت های
 را هم قبول نمی کند .

لغات و ترکیبات درس :

- عبادت - بندگی کردن .
- روز قیامت - روزیکه تمام مرده ها زنده می شوند و خداوند از اعمال آنها حساب میگیرد .
- باطل - نابود .
- رسول الله - پیغمبر خداوند ، .
- بیسوایان - ناداران ، فقیران .
- جهنم - دوزخ .
- مال حرام - مالیکه خوردنش نادر و ابا شد .
- فرمان - امر .
- صلی الله علیه و آله وسلم - درود و سلام خداوند ، بروی و خاندان او باد .

سوال و تفرین ها :

- ۱ - حضرت محمد (ص) چه فرمود ؟
 - ۲ - اصحاب از چه تعجب کردند ؟
 - ۳ - سلمان (رض) از پیغمبر (ص) چه سوال کرد ؟
 - ۴ - پیغمبر (ص) به سلمان «من» چه جواب داد ؟
 - ۵ - کسی که دزدی کند خداوند عمل خوبش را قبول میکند ؟
 - ۶ - کسی که مال مردم را به زور بگیرد عبادت اش بنزد خداوند چطور است ؟
 - ۷ - چه کاری عبادت های انسان را باطل میکند ؟
 - ۸ - اگر کتا بچه یا قلم همضنان خود را پیدا کردید چه میکنید ؟
- سوالها و جوابهای صحیح آنها را در کتا بچه بنویسید .

وظیفه ۱

لغات و ترکیبات بالا را در جملات مناسب استعمال کنید .

وظیفه ۲ :

این درس را در کتا بچه خود بنویسید .

در جملات ذیل خانه خالی را با کلمات و ترکیبات مناسب پر کنید .
 بعضی از مردم در دنیا کارهای خوبی انجام مثلا نماز .

لطیفه

وقتی ملا نصرالدین از حمسایه دیگری طلبید ، تا در آن چینی
 بپزد . چون پخت و پز ملا خلاص شد ، دیگری در آن نهاد و برای
 صاحبش روان کرد ، حمسایه گفت : « این دیگری از مانیست »
 ملا گفت : « این دیگری را دیشب دیگ شما در منزل مازایید . »
 حمسایه خوشوقت شد ، دفعه دوم ملا دیگ را امانت خواست ،
 این مرتبه دیگ را پس نداد . پس از چند روز حمسایه دیگ را طلب کرد
 ملا گفت : « عمر شما باقی باشد دیگ در منزل ما مرد . »
 حمسایه گفت : « دیگ چگونه می میرد ؟ ! »
 ملا گفت : « همانطوریکه بچه زایید . »

لغات درس :

نهاد - ماند

منزل - جای سکونت - خانه

مرتبه - دفعه

حضرت محمدؐ به آن نام انصار را گذاشت. پیش از هجرت پیغامبر
مدینه منوره بنام "میشرب" یاد میشد. حضرت محمدؐ اولین مسجد را درین شهر
بدست مبارکشان تهداب گذاشت، همراه اصحاب خود یعنی مهاجرین
وانصار مسجدی آباد نمود، که بنام مسجد "نبوی" یاد میگردد.
روضه مبارک حضرت محمدؐ در مدینه منوره می باشد. و تمام مسلمانان
جهان در آن جا به ادای ناز و زیارت روضه پیشوای اسلام حضرت محمدؐ
واصحاب کرامشان مشرف میشوند.

لغات :

- انصار - کمک کنندگان .
- مهاجر - هجرت کننده .
- مکرمه - باعزت
- اصحاب - کسانی که هم صحبتان پیامبر بوده و تا آخر عمر مسلمان باقی مانده باشد .
- روضه - باغ
- هجرت - کوچ کردن

تمرین :

۱ - و تیکه کفار که مکرمه بر مسلمانان ظلم زیاد نمودند مسلمانان کجا هجرت کردند ؟

سوال ما و تمرین ما :

- ۱- ملا نصرالدین از همسایه چه خواست ؟
 - ۲- چون پخت و پز ملا خلاص شد چه کرد ؟
 - ۳- همسایه چه گفت ؟
 - ۴- ملا در جواب همسایه چه گفت ؟
 - ۵- بار دیگر چون ملا دیگر را خواست و به همسایه نداد چه گفت ؟
 - ۶- همسایه در جواب ملا چه گفت ؟
- جوابهای صحیح سوالات را با سوال ما در کتابچه خود بنویسید .
- معلم صاحب نیجه درس را به شما گردان بگوید .

سید جمال الدین "افغانی"

یکی از علمای بزرگ و بسیار مشهور افغانستان سید جمال الدین
پرسید صفدر "رح" میباشد .

این مرد بزرگ در سال ۱۳۵۴ هـ ش در قریه اسد آباد کنر
تولد شده است . سید جمال الدین "افغانی" تعلیمات ابتدائی خود را
در کابل تکمیل کرد .

سید هفده ساله بود که به هند سفر کرد ، و این سفر بخاطر یاد گرفتن
علم ریاضی بود ، و بعداً به قصد ادای حج به بیت الله شریف رفت .
پسچنان سید جمال الدین "افغانی" به ممالک مصر ، ایران ، ترکیه
روسیه ، فرانسه ، انگلستان و جرمنی مسافرت کرده است .

یگانه مقصد و نظر سید ازین سفر این بود که مردم جهان را با دین
مقدس اسلام آشنا سازد ، و در بین مسلمانان اتحاد بوجود بیاورد .
همه وقت خویش را در نوشتن کتابها و مقالات سودمندی
میگذراند . کنفرانس ها میدهد بدین وسیله و بیداری مسلمانان جهان کوشش
زیاد کرد .

سید جمال الدین افغانی کوشید تا ظلم و بی عدالتی ، نفاق

و دشمنی از بین مردم دور شود . مسلمانان هر جاییکه باشند با هم اتفاق
و اتحاد کامل داشته باشند .

بالاخره در سنه ۱۳۱۴ هجری قمری در استانبول وفات یافت ،
و بعد از آن جسدش به کابل انتقال گردید و در ساحه پو مستون کابل بجا کرد
سپرده شد .

لغات و ترکیبات درس :

- پسر - بچه
تعلیمات - آموزش ها
تکمیل - پوره کردن
قصد - نیت ، مقصد
ادایج - بجا آوردن حج
مسکین - مسلمان ها
سودمند - با فایده
به دین - به آیین
اتحاد - اتفاق
انتقال - نقل دادن
سام - محوط
باعدالتی - نابرابری

سوالات و تمرینات :

- ۱ - سید جمال الدین افغانی از کدام ولایت افغانستان میباشد ؟
 - ۲ - سید چرا به هند سفر کرد ؟
 - ۳ - سید جمال الدین افغانی تعلیمات ابتدائی را در کجا به انجام رسانید ؟
 - ۴ - سید به کدام ممالک سفر کرد و مقصدش از این سفرها چه بود ؟
 - ۵ - سید جمال الدین در کدام سن و در کجا وفات شد ؟
 - ۶ - اکنون جسد سید در کجا است ؟
- سوالها و جواب های صحیح آن ها را در کتابچه های خود بنویسید .
 جملات ذیل با کلمات مناسبیک در درس خوانده اید پر کنید .
- سید جمال الدین از و بسیار مشهور افغانستان بود .
 این مرد بزرگ در سال در قریه کنز تولد شده است
 او بود که به هند سفر کرد و این سفر بنیاطریا و گرفتن علم
 بود .
 سید جمال الدین همه وقت خویش را در کتابها و مقالات
 میگذراند .

۵۴ شیرفروش

شیرفروشی بود که با شیرآبی آیمخت ، و بر مردم میفروخت .
یک نفر که از فریبکاری او به تنگ شده بود ، روزی دو ظرف آورد .
شیرفروش گفت : هر روز یک ظرف شیر میبردی ، مگر امروز
دو ظرف شیر میبری ؟
شخص مذکور گفت : دو ظرف آورده ام برای اینکه شیر و آب را
جدا جدا بدهی .
شیرفروش شرمزده شد و بسیار محال کشید .

سوال ۱ :-

- ۱- فروشن شیر و آب مخلوط شده کار خوب است یا بد ؟
 - ۲ - چرا خریدار دو ظرف برد و پیش از آن چیزی نگفت ؟
 - ۳ - مردم فریبی چه عاقبت دارد ؟
- حکایت شیرفروش را معلم صاحب با شرائط امروزی تطبیق بدهد .

مقام معلم

معلم گر نبودی اینقدر علم از کجا میشد
 بالغافا و به معنی طالبان چون آشنا میشد
 اگر استاد و تقسیم شاگردان نمی کوشید
 چگونه از غبار جهل این دلبها صفا میشد
 خواص جمله اشیا در جهان می ماند پوشیده
 چه چاره بود اگر شخصی بدردی مبتلا میشد
 ز فیض علم باشد انتظام هر چه را بسینی
 بدون علم کار خلاق کی بامدعا میشد
 معلم گر چراغ علم و عرفان را نمی افروخت
 چسان مخلوق عالم واقف از ذات خدا میشد
 چرا ای ارجمند من نکوشیدی بدرس خود
 کنون پر مشکل مغلق به افکار تو و امیشد
 تو از شان معلم بی خبر ماندی هزار افسوس
 برای دیده ات خاک قدمش توتیا میشد
 اگر علم و کمال عشق کی میداشتی از خود
 بهر جانا خن سعی تو هم عقده کش میشد

لغات درس :

مبتلا - گرفتار	صفا - پاک
فیض - برکت	خواص - عادت، جمع خاصیت
واقف - باخبر	انتظام - برابری
مغلق - پیچیده	معا - مقصد
افکار - جمع فکر	عرفان - علم
توتیا - سر	مخلوق - جمع خلق
شان - عزت و دبدبه	عشقری - تخلص شاعری است
عقده - گره	از افغانستان
جہل - نادانی	

سوالات :

- ۱- معلم چه وظیفه دارد ؟
 - ۲- اگر جاہل می مانندیم چه بر سرمان می آید ؟
 - ۳- شأن معلم چیست ؟
 - ۴- ناخن سعی یعنی چه ؟
- معلم صاحب نتیجه درس را به شاگردان بگوید .

۵۷ حضرت ابوبکر صدیق رضی

حضرت ابوبکر صدیق رضی اللہ تعالیٰ عنہ از جملہ پیاران و دوستان
شجاع حضرت محمد ص، بود .

نخستین مردی بود که پیغامبری حضرت محمد ص، را تصدیق نمود .
و به نبوت جناب شان ایمان آورد . حضرت ابوبکر صدیق رضی در
راه اسلام همه مال و دارائی خود را صرف کرد . با همیشه مطابق فرمان
خداوندان، و دستور رسول اللہ ص، رفتار می نمود .

حضرت ابوبکر صدیق رضی با همه مسلمانان رفتار نیک و خلق خوش داشت
حضرت ابوبکر صدیق رضی در وقت هجرت پیغامبر ص، از مکه معظمه به
مدینه منوره با ایشان همراه بود .

چون حضرت ابوبکر صدیق رضی در سراسر زندگی خویش گفتار و کردار
حضرت پیغامبر ص، را قبول میکرد و از آن پیروی می نمود . از آن
جهت حضرت رسول ص، ایشانرا به لقب صدیق یاد کردند که اکنون
هم به آن لقب یاد میشوند .

بعد از رحلت حضرت محمد ص، مسلمانان حضرت ابوبکر صدیق رضی
را بحیث خلیفہ و جانشین حضرت پیغمبر انتخاب نمودند .

در زمان خلافت حضرت ابوبکر صدیق رضی دین مقدس اسلام به بسیاری
 جامای دور جهان رسیده بود . تمام کسانی که بین مسلمانان فتنه و فساد
 ایجاد میکردند ، ما توسط مجاہدین اسلام از بین رفتند ؛ در همین زمان
 مسلمانان برای رساندن دین پاک اسلام به جهانیان تلاش زیاد نمودند .
 در زمان حضرت ابوبکر صدیق رضی، مسلمانان همه با هم دوست و مهربان
 بودند و مانند اعضای یک فامیل با هم زندگی میکردند .
 حضرت ابوبکر رضی بعد از دو سال و شش ماه خلافت از جهان
 رحلت کردند و در مدینه منوره در جوار مرقد حضرت محمد ص با خاک
 سپرده شد .

نغات این درس

- رحلت - کوچ کردن و از جهان رفتن .
- صدیق - راستگو .
- رضی - مخفف رضی اللہ تعالیٰ عنہ - را رضی باشد خداوند الا او .
- مرقد - قبر .
- شجاع - ذلاور
- فتنه - اختلاف

جوار - پہلو ، مسابگی ، نزدیکی

نخستین - اولین

نبوت - پیغمبری

مقدس - پاک

فتنہ - فساد

ایجاد - پیدا کردن

مجاہد - سعی و کوشش کننده

سوالات و تمرین ما :

۱ - حضرت ابوبکر صدیق (رض)، کہ بود ؟

۲ - اولین مردیکہ بہ حضرت مسد' ایمان آورد کہ بود ؟

۳ - حضرت ابوبکرؓ بعد از چند سال خلافت رحلت کرد ؟

۴ - حضرت ابوبکرؓ در کجی بنماک سپردہ شد ؟

سوال و جواب مای آہنارادر کتا پکہ خود بنویسید .

وظیفہ :

لغت مای تازہ' درس را در جملہ مای مناسب استعمال نمایند .

جملہ مای نامکمل ذیل را با کلمات مناسب تکمیل نمایند .

حضرت ابوبکر صدیق حمہ مال و خود را در

بمصرف رسانید .

حضرت ابوبکر صدیق در وقت ہجرت از مکہ معظمہ بسوی

- ۲ - باشندگان مدینهٔ منوره با مسلمانان چطور رفتار میکردند؟
 - ۳ - حضرت محمد (ص)، بالای باشندگان مدینهٔ منوره چه نام گذاشتند؟
 - ۴ - یثرب نام قدیمی کدام جای میباشد؟
 - ۵ - اولین مسجد در شهر مدینهٔ منوره بدست کی ساخته شد؟
 - ۶ - مسلمانان هر سال چرا بعد از حج یا پیش از آن به مدینهٔ منوره میروند؟
- وظیفه : سوال ها و جواب های آن ها را در کتابچه یادداشت خود بنویسید .
- جملات ذیل را تکمیل نمائید .
- ۱ - حضرت محمد (ص) به امر خداوند (ع) هجرت کردند .
 - ۲ - باشندگان مدینهٔ منوره مردم بودند .
 - ۳ - مردم مدینهٔ منوره با مهاجرین همیشه می نمودند .
 - ۴ - اولین مسجدی را که حضرت پیغمبر (ص) در مدینهٔ منوره آباد کردند بنام
..... یاد میشود .
 - ۵ - روضهٔ مبارک حضرت محمد (ص) میباشد .

با رفیق راه بودند .

چون حضرت ابوبکر صدیق در تمام گفتار حضرت محمد ص را

. پیامبر او را به لقب صدیق یاد کردند .

در زمان حضرت ابوبکر رض، دین به بسیار کجای می

. رسیده بود .

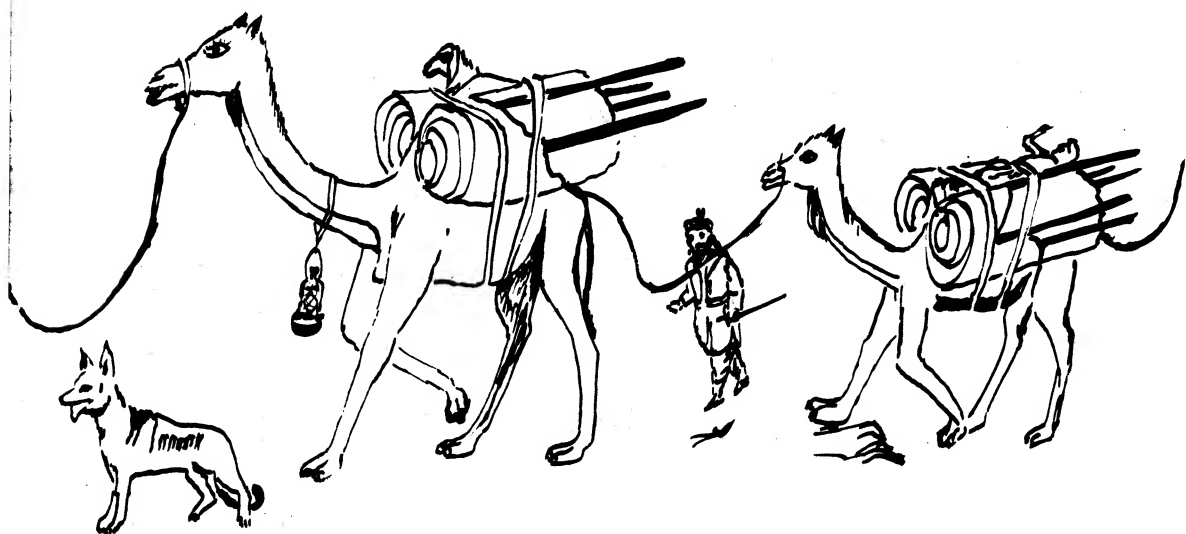
در زمان حضرت ابوبکر رض، هم با هم

وهربان بودند .

لطیفہ

روزی یک آدم بہ خانہ رفیقش رفت . و با وی مہمان
 شد . مہماندار عسل آورد . نان کم بود زود تمام شد ولی مہمان بدون
 نان عسل خوردن را ادامه داد .
 رفیقش دست او را گرفت و گفت :
 تنہا عسل خوردن دل را میسوزاند .
 مہمان گفت : دل مرا نمی سوزاند ولی دل شمارا میسوزاند .

دختر کوچی



یکی از روزهای گرم تابستان بود . یک دختر کوچی بنام فیروزه با حمسایه برای آوردن آب به کاریز رفته بود . کاریز از خیمه بسیار دور بود . فیروزه با مشک آب که به شانه اش مانده بود چاشت به خانه آمد . مادرش گفت : « دخترم خوب شد که زود آمدی آب خلاص

شده است . »

مادر مشک آب را از شانه فیروزه پائین کرد .

فیروزه گفت : « مادر جان بسیار گرسنه شده ام . »

مادرش پرسید: «چه میخوری؟»

فیروزه جواب داد: «هرچه باشد.»

مادرش باز پرسید: «برنج باسی میخوری؟»

فیروزه جواب داد: «بلی مادر جان برنج را بسیار خوش دارم.»

مادرش گفت: «در کاس از دیگ برنج بگیر، بخور.»

فیروزه گفت: «مادر جان، اگر تو به من بیاری خوش می‌شوم، من

بسیار مانده شده‌ام.»



وقتی که مادر فیروزه طرف دیگ رفت دید که سردیگ بج است .
 درین وقت پدر فیروزه آمد ، دید که مادر فیروزه مصروف است .
 پرسید : " مادر فیروزه چه میکنی ؟ "
 او جواب داد : " فیروزه از کاریز آب آورده ، اگر سخته شده است
 برج باسی را برایش می برم که بخورد . "



چون پدر فیروزه نزدیک دیگ برج رفت گفت : " اوه ، چقدر
 مگس زیاد ، سر برج جمع شده است ! "
 مادر فیروزه : " سردیگ باز بود مگس بسیار آمده است . "

پدر فیروزه پرسید : « برنج ترش نشده است ؟ »
 مادر فیروزه گفت : « کمی ترش شده است ، لیکن پروا ندارد . »
 درین وقت فیروزه صدا کرد : « مادر جان ، زود شو که بسیار گرسنه هستم . »
 مادرش گفت : « حالا برایت می‌آرم . »



فیروزه برنج را خورد ، زود خورد ، بعد از آن به کارهای خیمه مصروف شد .
 ناز دیگر فیروزه به مادرش گفت : « مادر جان شکم بسیار درد میکند . دلم
 هم می‌پرد ، نزدیک است استغراق کنم . »
 مادرش گفت : « خدا نکند ترا چه شده ؟ »

فیروزه گفت: « مادر جان نمی فهمم ، از وقتی که برنج را خورده ام ، در شکم
آسته آسته درد پیدا شد . »

مادرش گفت: « به گمانم همان برنج باسی ترا مریض ساخته . »

فیروزه گفت: « امکان دارد . »

پس از چند دقیقه گفت: « مادر جان لگن را بیا که استفراق میکنم . »

مادرش وارخطا شد ، زود لگن را آورد . فیروزه استفراق کرد .



مشام پدر فیروزه به خیمه آمده و دید که فیروزه در بستر افتاده است . به بستر
او نزدیک شد و پرسید: « دخترم چرا خواب شده ای ؟ »

فیروزه جواب داد : « آغا جان بسیار مریض هستم ، خنک می خورم ، چند دقیقه پیش استفراغ کرده ام ؛ از ناز دیگر به این طرف شکم در می کند »



درین وقت پدر فیروزه غوغو سک را شنید ؛ از خیمه برآمد . دید که یک آدم به طرف وی میاید . پدر فیروزه پرسید : « تو کیستی ؟ چه کاری ؟ »



آن آدم جواب داد: «اما، من از این ده استم، چنڊ گوسفندم گم شده
هر قدر پاليدم نيا فتم و لم است پرسان كنم كه بارمه شما آمده يانه؟»
پد فيروزه گفت: «گوسفند مای تو در رمه من نيامده است من رمه خود
را پيشتر حساب كروم.»

آن مرد گفت: «من خودم رمه شمارا ديده ميتوانم؟»
پد فيروزه گفت: «بيا بين چرانه.»



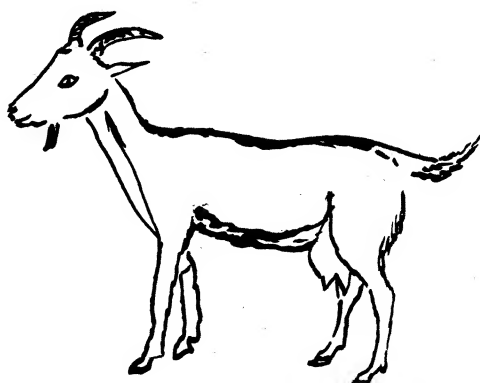
وقتي آن آدم رمه را ديده گوسفند مایش آن جان بودند، پيش از رفتن
گفت: «اما، صدای نالش بگو شم مي آيد. كسي مريض است؟»
پد فيروزه گفت: «بلې د خسترم بسيا مريض است.»

مرد که گفت : « خدا کند ! او را پیش دکتر نبرده ای ؟ »
 پدر فیروزه گفت : « نه نبرده ام ، درین نزدیکیها دکتر است ؟ »
 مرد گفت : « بلی در ده مایک دکتر لائق است فوراً دخترت را پیش
 او ببر . من هم کمک می کنم ، خانه دکتر را بتو نشان میدهم . »
 پدر فیروزه گفت : « بسیار خوب گفتی . »
 دخترش را بگم آن آدم پیش دکتر برد .
 دکتر از فیروزه پرسید : « چه تکلیف داری ؟ »
 فیروزه جواب داد : « شکم درد میکند ، خنک میخورم ، چند دفعه
 استفراغ کردم ، بسیار به تکلیف هستم . »
 دکتر گفت : « دهنش را باز کن ، زبانش را بکش . »
 بعد از دیدن دهن و زبان فیروزه ، دکتر پرسید « چه خورده ای ؟ »
 فیروزه گفت : چاشت برنج با سی خورده ام . »
 دکتر گفت : حالا دوا برایت میدهم ، دوا بخور ، استراحت کن ، خوب
 میشوی . »

دکتر برای فیروزه دوا داد و توصیه کرد : بعد ازین کوشش کنی که غذای
 شب مانده یا ترش شده را نخوری . در تابستان هوا گرم و مگس مازید
 است ، احتیاط کنی که سر غذا و میوه تان پت باشد . بگس به آن

۶ بزرک چینی

در یکی از روزهای زمستان که برف میبارید ، نازو به اسد و رازق
گفت ، امروز بیرون نمیرویم که تر میشویم . فردا که آفتاب شد یک
آدمک تشنگ برفی را میسازیم ، حالا بیا نید که برای تان قصه بزرک چینی
را بگویم .



اسد گفت ، « بسیار خوب ، امروز بیرون نمیرویم ، و قصه بزرک چینی
را میشویم . »
نازو به گفتن قصه شروع کرد .

« بود نبود یک بزرک چینی بود ، این بزرک چینی سه چوپه داشت .
نام چوپه مایش انگک ، بنگک و کلو له سنگ بود هر صبح که بزرک چینی برای
چریدن میرفت به چوپه مایش میگفت « چوپه مای تشنگم ، من میروم ،

نشید ، چرا که مگس مکروب ما را از جامای ناپاک به غذای تان میاورد .
 پدرفروزه پرسید : « دکتر صاحب ، مکروب مضر است ؟ »
 دکتر جواب داد : « بلی ، وقتی که غذای ناپاک را میخوریم مکروبها
 هم خورده میشوند . این مکروب ما را مریض میسازند . »
 پدرفروزه پرسید : « دکتر صاحب مکروب چیست ؟ »
 دکتر جواب داد : « مکروب یک جاندار بسیار خورد و ریزه است . هر قدر
 کوشش کنیم آنرا به چشم دیده نمیتوانیم . »



پدرفیروزه گفت : « اگر مکروب را به چشم دیده نمیتوانید چطور می فهمید
که مکروب وجود دارد ؟ »

داکتر گفت : « ما مکروب را با آله که ذره بین نام دارد می بینیم »

پدرفیروزه پرسید : « داکتر صاحب ، ذره بین چیست ؟ »

داکتر گفت : « ذره بین آله ایست که چیزهای بسیار ریزه را کمان نشان میدهد »

پدرفیروزه پرسید : « داکتر صاحب ، نان ، شیر ، ماست و پنیر و دیگر
خوردهای ما را از مکروب چطور نگاه کنیم ؟ »

داکتر تصویر کرد : « اول تمام غذاها را پخت نگاه کنید که مگس بر آنها

ننشیند ، دوم تمام میوه ها و سبزیها را پیش از خوردن با آب صاف بشوئید .

سوم ، بعد از آن که چیزهای پختنی را با آب صاف شستید آنها را -

خوب بپخت کنید . »

پدرفیروزه از معلومات داکتر بسیار تشکر کرد و گفت : « من و خانواده ام

کوشش میکنیم که گیهای شما را همیشه بیاد داشته باشیم و بر آنها عمل کنیم .

سوالات و تمرین ها

- ۱ - کوچی با چگونگی زندگی میکنند ؟
- ۲ - فیروزه کجا رفت و چه آورد ؟
- ۳ - فیروزه چه خورد که مریض شد ؟
- ۴ - پدر فیروزه که بخانه آمد از فیروزه چه پرسید ؟
- ۵ - فیروزه چه گفت ؟
- ۶ - پدر فیروزه به کمک که دخترش را به دکتر برد ؟
- ۷ - دکتر از فیروزه چه پرسید ؟
- ۸ - بعد از معاینه دکتر به فیروزه چه توصیه کرد ؟
- ۹ - پدر فیروزه چرا از دکتر پرسید : « دکتر صاحب مکروب چیست » ؟
- ۱۰ - دکتر در جواب پدر فیروزه چه گفت ؟
- ۱۱ - مکروب را توسط کدام آله می بینیم ؟
- ۱۲ - غذا را چگونه از مکروب نگاه کرده می توانیم ؟

جمله های نامکمل ذیل را تکمیل نمایند .

مادر فیروزه گفت : « دخترم ، که زود آمدم .

فیروزه جواب داد : « بلی برنج را خوش دارم .

در این وقت پدر فیروزه آمد که مادر فیروزه مصروف

مادر فیروزه گفت : سر دیک باز بود مگس

خانه ما

هر کسی هست در زمانه خویش
 در پی جمع آب و دانه خویش
 دیده باشی پرند را که چنان
 مهر ورزد با آشیانه خویش
 هر چه پیدا کنند مورچه گان
 میکشندش به سوی لانه خویش
 ما هم از جان و دل همی کوشیم
 بی بهبود وضع خانه خویش
 گاه و بیگاه هر کجا باشیم
 می سراییم این ترانه خویش
 دوست داریم همچو جان عزیز
 ملک زیبای جاودانه خویش

لغات درس :

در پی - در پشت

مهرورزد - محبت می کند ، دوستی میکند .

آشیانه - خانه ، جای ، لانه .

خوبش - خود .

لانه - آشیانه ، خانه ، بختگاه

بهبود - خوبی

می برائیم - می خوانیم

گاه و بگاه - وقت ناوقت .

جاودانه - همیشه ، دایم

زمانه - وقت

چسان - چه قسم

سوال ها :

۱ - چرا مردم به خانه خود مهر می ورزند ؟

۲ - ما چرا جهاد میکنیم ؟

۳ - آیا خانه ما آباد است یا خراب ؟

حضرت عمر فاروق (رض)

حضرت عمر (رض) پسر خطاب و یار دوم حضرت محمد (ص) بود ، بعد از رحلت حضرت ابوبکر صدیق (رض) به خلافت رسید .

پس از حضرت عمر (رض) همه وقت حق را از باطل فرقی میکردند بنا بر آن حضرت پیغمبر (ص) لقب شان را فاروق گذاشتند .

حضرت عمر (رض) در زمان خلافت خویش با همه مردم آزادانه صحبت میکردند ، و هر کس که از وی دیدن وی را امید داشت به آسانی ایشانرا دیده میتوانست . خانه و منزل ، لباس و خوراک شان از دیگران برتر نبود . همیشه از طرف شب بخانه ما و کوچه ما می رفتند ، تا از احوال مردم با خبر شوند و مشکلاتی را که داشته باشند ، حل نمایند .

در زمان حضرت عمر (رض) سرزمین های ایران ، شام ، فلسطین و مصر فتح شد و مردمان این سرزمین ها به دین اسلام مشرف گردیدند ، و ایان و مامورینی که از طرف خلیفه مسلمین حضرت عمر (رض) بهر جا مقرر می شدند ، با مردم بسیار دوستانه و برادرانه رفتار می نمودند . مال کسی را نمیگرفتند و همه وقت در خدمت مردم بودند .

در زمان خلافت حضرت عمر (رض) عدالت کامل برقرار بود . تا

امروز جهان اسلام به عدالت‌شان افتخار دارد. بعد از ده سال
و شش ماه خلافت از طرف یک شخص منافق بنام ابولولو' به
عمر ۴۳ سالگی در وقت نماز صبح به شهادت رسید.

لغات درس :

فاروق - فرق‌کننده حق از باطل

عدالت - انصاف و داد

لقب - نام وصفی که به کسی داده میشود.

افتخار - فخر کردن . پاییدن

خلیفه - جانشین .

سوالها و تمرین ها .

۱ - حضرت عمرؓ چندین بار حضرت پیغمبرؐ بر سر او بود ؟

۲ - حضرت عمرؓ را چرا فاروق میگفتند ؟

۳ - رویه حضرت عمرؓ با مردم چگونه بود ؟

۴ - مالکیکه در زمان شان فتح شد کدام اند ؟

وطن

ای وطن ! ای جای بود و باش ما
 ای وطن ! گهواره خوش باش ما
 ای وطن ! ای مهر تو پاداش ما

عشق تو شعار ماست ، ای وطن ای وطن
 عز تو وقار ماست ، ای وطن ای وطن

ای جوانان آستین را برزنید
 نقش میهن را کمی خوشتر زنید
 گام درین ملک پهن و رزینید

خاک تو مزار ماست ، ای وطن ای وطن
 عشق تو شعار ماست ، ای وطن ای وطن

یک دل و یک عزم و یک قوت شویم
 مرد و زن پابند یک وحدت شویم
 جسم مردم داری و همت شویم

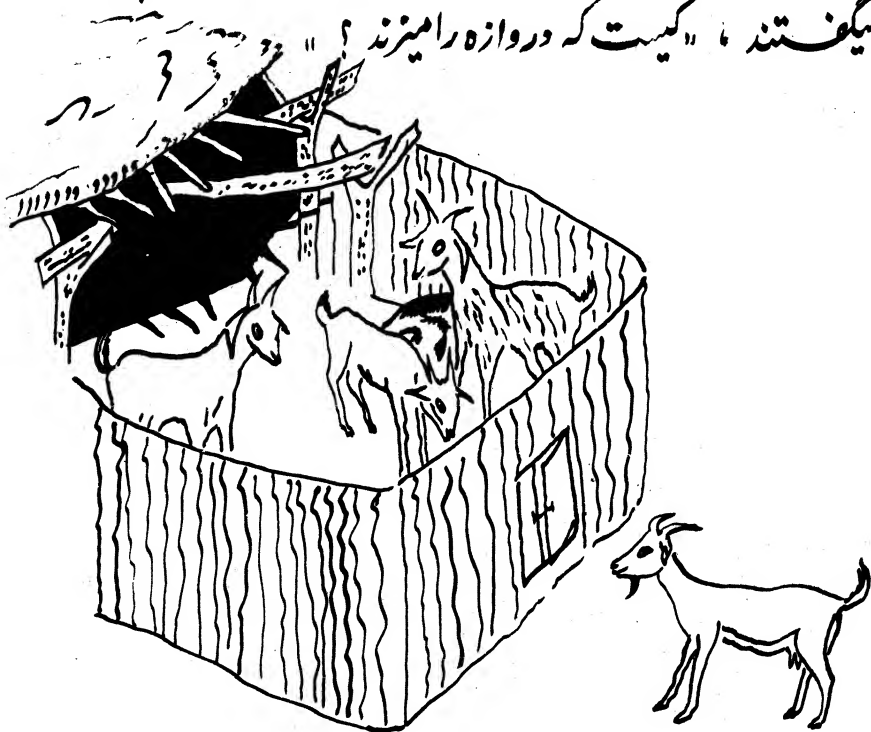
این سخن قرار ماست ، ای وطن ای وطن
 عشق تو شعار ماست ، ای وطن ای وطن

تا آمدن من دروازه را برای بچکس باز نکنید . "

چوپا می گفتند ، " بسیار خوب . "

هر شام وقتی که بزک چینی از چراگاه پس می آمد دروازه را می زد . چوپا

مایش می گفتند ، " کیست که دروازه را میزند ؟ "



بزک چینی می گفت ، " چوپا می قشنگ من انگک ، بنگک

و کلوله سنگک ، دروازه را برای مادر تان باز کنید ، "

چوپا مایش پس از شنیدن صدای مادر با خوشی به طرف دروازه

لغات درس ۱

- ۱- مہر - محبت .
- ۲- پا داشت - عوض نیک .
- ۳- عشق - محبت و دوستی .
- ۴- عز - عزت .
- ۵- وقار - حیثیت .
- ۶- مہین - وطن .
- ۷- گام - قدم .
- ۸- پہناور - بزرگ و کلان و فراخ .
- ۹- عزم - قصد محکم .
- ۱۰- وحدت - اتفاق .
- ۱۱- عمت - عنایت .

تسہیل :

معلم صاحب بہ شاگردان و تلمیذ بہد کہ شعر وطن را یاد گشتہ و لغات فوق
در جملات ادبی استعمال شود .

لطیفه

وقت چیدن گیلاس

معلم از شاگردان پرسید انگور را می شناسید و سیب را
خورده اید شاگردان گفتند بلی !

معلم رو به اسد نموده پرسید تو گیلاس را می شناسی گفت بلی
معلم گفت وقت چیدن گیلاس چه وقت است ؟
اسد جواب داد :

معلم صاحب ، وقتیکه باغبان نباشد و سگ باغبان
در خواب باشد . شاگردان همه از شنیدن آن خندیدند .
معلم گفت : اسد جان ! اسلام ما را از عمل بد
دزدی منع کرده ، باید از دزدی پرهیز نمایم .

تمرین :

معلم صاحب از شاگردان چند لطیفه ادبی پرسید و در کتابچه بنویسند .

۸۲ حضرت عثمان (رض)

خلیفه سوم مسلمانان حضرت عثمان (رض) است ، اسم پدرشان عفان میباشد .

حضرت عثمان (رض) صاحب اخلاق نیکو ، بسیار حلیم و باحیا بودند .
در تمام حیات خود سخن بد به کسی نگفته اند در زمان خلافت شان .
قرآن کریم از روی نسخه صحیح آن نوشته و تکثیر شد ، از آن سبب ایشان را جمع کننده قرآن کریم می نامند .

حضرت عثمان (رض) مرد شرومند و سخنی بودند ، دارایی خود را در راه اسلام مصرف کردند . ایشان بعد از دوازده و نیم سال خلافت هنگام تلاوت قرآن کریم به شهادت رسیدند .

نکات درس :

- حلیم - نرم خوی و بردبار
- نسخه - کتابیکه از روی کتاب دیگر نوشته شده باشد .
- سخنی - بخشیده .
- تکثیر - بسیار و زیاد شدن .

مترین

- ۱ - حضرت عثمان رضی الله عنه بعد از که خلیفه شد ؟
- ۲ - صفت بزرگ حضرت عثمان رضی الله عنه کدام است ؟
- ۳ - حضرت عثمان رضی الله عنه را چرا جمع کننده قرآن می گویند ؟
- ۴ - حضرت عثمان رضی الله عنه چند سال خلافت کرد ؟
- ۵ - چه وقت و در کدام حالت به شهادت رسید ؟

جمله های نامکمل ذیل را با کلمات مناسب پر کنید .

- حضرت عثمان رضی الله عنه در تمام حیات خود به کسی اند
- حضرت عثمان رضی الله عنه بودند و تمام دارائی
- در راه اسلام مصرف کردند .
- بعد از دوازده و نیم سال در حالت تلاوت .
- شهادت رسید

نتیجه غفلت

روزی خرگوشی با سنگ پستی مسابقه دویدن نمود ، فاصله دویدن را تا سرکومی که رانجا بود قرار دادند تا که ام یکی پیشتر به سرکوه میرسد و مسابقه را می برد .

خرگوش با خود گفت که : « من بسیار تیز و چالاک ، و سبک اندام هستم . هر وقتیکه خواسته باشم از سنگ پست پیش می شوم ، ازین سبب به خواب مشغول شد و آرام گرفت ، اما سنگپشت بخود فکر کرد که من نسبت به خرگوش ناتوانم . جسم من سنگین و پائهای من کوتاه است . پس چاره آنست که ساعتی آرام نباشم و لحظه غفلت نکنم . ازین رو در رفتار خود سستی نمیگرد و به جانب مطلوب می دوید ، تا اینکه پیش از خرگوش بالای کوه رسید و به مرام خود کامیاب شد . وقتیکه خرگوش از خواب بیدار شد دید که سنگپشت پیشتر از آن به سر کوه رسیده است ، پریشان شد و از غفلت خود ندامت میکرد و افسوس می خورد اما فایده نداشت .

نقات درس :

خفت - بی پروائی ، تنبلی

مسابقه - پیشی گرفتن

ندامت - پشیمانی

مطلوب - مقصد

سوالها و تمرین ها :

- ۱ - از خفت چه نتیجه حاصل میشود ؟
- ۲ - خرگوش در مسابقه چرا پس ماند ؟
- ۳ - سنگینست جلور کا میاب شد ؟
- ۴ - خرگوش از چه افسوس میکرد ؟
- ۵ - پشیمانی خرگوش نایده داشت ؟

وعلیف :

لغات جدید درس را در جملات مناسب استعمال کنید ؟

خانه خالی جملات ذیل را تکمیل نمائید .

خرگوش با خود گفت : « من بسیار و سبک اندام هستم ،

حروقت که از سنگشت پیش می‌نوم .

خرگوش بجزاب مشغول و آرام گرفت اما

بخود فکر کرد که من نسبت به خرگوش ناتوانم .

و قتیکه خرگوش از پیدار شد دید که پیشتر از

آن به سرکوه رسیده است .

خرس قطبی و روباه

روزی یک خرس قطبی که بسیار تشنه بود و آروزی آب نای
 خوش مزه و نسبتاً گرم را داشت .
 باتلاش زیاد محرف میدوید ، ناگاه بالای چاه آب رسید
 و دید که در چتری چاه آب موجود است .
 خرس بی تمیز بدون فکر کردن به چاه پائین شد و آب نوشید ،
 و تشنگی سیر آب شد خواست از چاه بیرون شود ، مگر نتوانست .
 درین وقت روباهی از حال او خبر شد به سرچاه آمد . خرس چون بگمک
 ضرورت شدید داشت از روباه خواست تا او را نجات دهد .
 روباه گفت : « ای خرس بی عقل در این کار خود خطای بسیار
 کرده ای . باید با من قبل از پائین شدن به چاه مشورت
 میکردی ، یا اینکه برآمدنت را پیش از داخل شدن فکر میکردی من
 فعلاً با تو هیچ نوع کمک کرده نمیتوانم . »
 خرس بسیار پریشان شد و بالاخره به سبب غم و اندوه زیاد هماغنا
 جان خود را از دست داد . خود کرده را نه درد هست نه درمان .



لغات درس :

ب تمیز - بی تفاوت ، مراد بی عقل .

مشوره - مصلحت کردن اندوه - غم

سوال ها و تمرین ها :

۱ - خرس قطبی چرا به چاه درآمد ؟ ۴ - بالا فره خرس چه شد ؟

۲ - چون آب نوشید چه کرد ؟ ۵ - روباه به خرس چه گفت ؟

۳ - روباه با خرس چرا لک لک نکرد ؟

جملات نامسکون ذیل را تکمیل کنید .

خرس با تلاش زیاد هر طرف ناگاه بالای رسید .

خرس بی تمیز بدون به چاه پایین

روباه گفت ای خرس دین خطا و بسیار یاد کردی .

حضرت علی (رض)

حضرت علی رضی پسر کا کا کی حضرت محمد ص بود .
اسم پدرشان ابو طالب می باشد . بعد از شهادت حضرت عثمان رضی
به خلافت مسلمین انتخاب شدند .

از طفلی تحت تربیت حضرت پیغمبر ص بودند .
حضرت علی رضی در طفلی به دین اسلام مشرف شدند ، حضرت
علی رضی با کفار جنگ های شدیدی کرده اند که به اثر دلاوری و
غیرت شان حضرت پیغمبر ص لقب اسد الله ، شیخ خدا ، را به
ایشان دادند .

حضرت علی رضی بعد از شش سال خلافت به عمر مضمت و
سالکی از دست عبدالرحمن ابن ملجم به شهادت رسید . و
زیارتگاه شان در مزار شریف مورد احترام خاص و عام است .

لغات درس

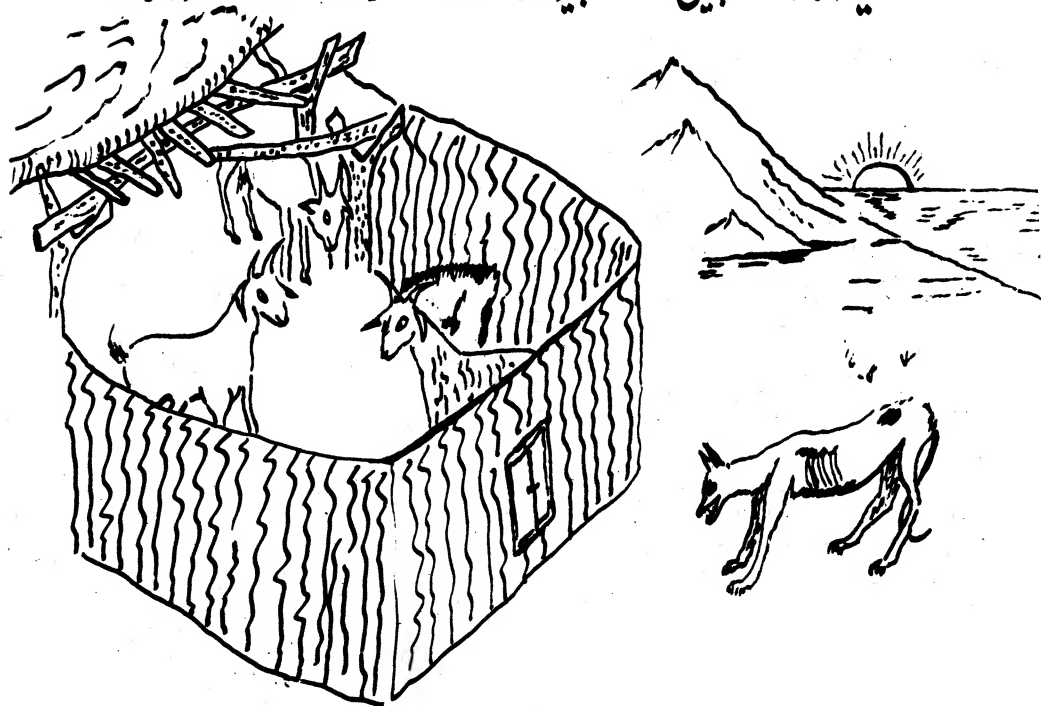
انتخاب - معز شدن از طرف مردم

شجاع - بسیار دلاور

نیرومند - با قوت

میدویدند و آنرا باز میکردند .

یک روز حج یک گرگ در نزدیکی خانه بزرگ چینی میگشت
وقتی که بزرگ چینی از خانه بیرون رفت ، گرگ آمد دروازه را زد .



چوپانهای بزرگ چینی گفتند « کیست که دروازه را میزند ؟ »
گرگ صدای خود را مثل صدای بزرگ چینی ساخت و گفت ، « چوپانهای
قشنگ من انگک بنگک و کلوله سنگک ، دروازه را برای مادر
تان باز کنید . »

AR 16

B

8. 25

25

1928 11

مشرف - عزت و شرف یافتن

خاص - تنها و معدوم

عام - تمام مردم

سوال و تمرین ها :

- ۱ - حضرت علی رضی با حضرت محمد ص چه خویشی داشت ؟
 - ۲ - حضرت علی چه وقت بدین اسلام مشرف شد ؟
 - ۳ - حضرت علی پس از کدوم خلیف به خلافت انتخاب گردید ؟
 - ۴ - حضرت علی رضی را که لقب اسدالله داد ؟
 - ۵ - حضرت علی رضی پس از چند سال خلافت و در کدام سن به شهادت رسید ؟
- خانه خالی جملات ذیل را تکمیل نمایند .

حضرت علی رضی پسر ابوطالب حضرت محمد ص

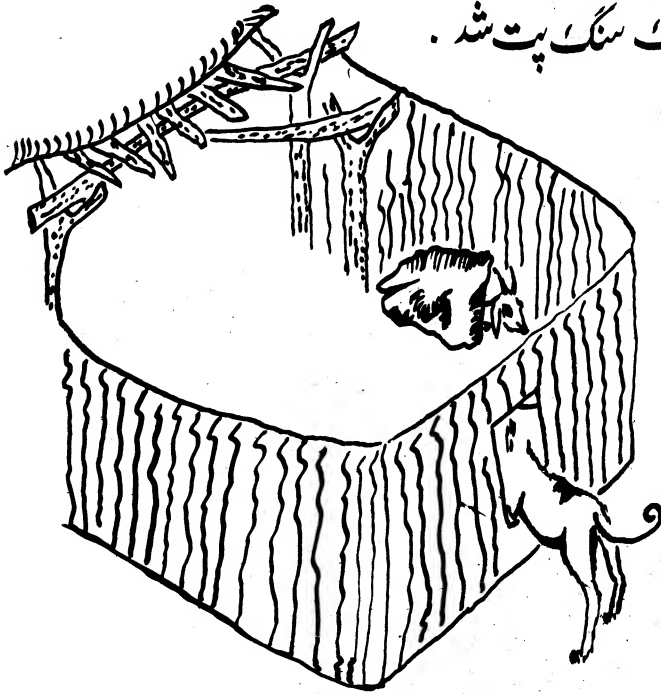
حضرت علی رضی با جنگهای کرده اند .

به اثر دلاوری و غیرت حضرت علی رضی بنام

. یاد میگردند .

چوچه مای بزک چینی که آواز مادر خود را بی وقت شنیدند حیران ماندند.
گرگ باز هم صدا کرد . چوچه ما فکر کردند که مادرشان است دروازه را باز
کردند .

گرگ بداخل خانه خیز زد . انگک و بینک را قرت کرد . کلوه
سنگک در پشت یک سنگ پت شد .





اِقْلُ...

قرائت درى

برای صنف سوم



سالک : ۱۳۶۵ هـ. ش

قرابت‌دری

برای صنف سوم

سال ۱۳۶۵ ه.ش

مؤلف :

خالد "کاپيسائى"

اعضاء مشورتي :

باطن شاه "صافى" و روژه گل "وحدتي"

فهرست مطالب

مضمون	شماره صفحه	مضمون	شماره صفحه
مناجات	۱	مقام معلم	۵۵
مدینه منوره	۳	حضرت ابوبکر صدیق ^{رض}	۵۷
برکت چینی	۶	لطیفه	۶۱
خوب و زیبا نوشتن	۲۱	دختر کوچی	۶۲
طرد استعمار	۲۳	خانه ما	۷۴
جبار و نجار	۲۶	حضرت عمر فاروق ^{رض}	۷۶
فضیلت انسان	۲۹	وطن	۷۹
لطیفه	۳۱	لطیفه	۸۱
افغانستان	۳۲	حضرت عثمان ^{رض}	۸۲
ماهی گیری	۳۵	نتیجه غفلت	۸۴
نظم	۴۲	حزب قطبی یو باه	۸۷
مال حرام	۴۵	حضرت علی ^{رض}	۸۹
لطیفه	۴۹		
سید جمال الدین افغانی	۵۱		
شیر فروش	۵۴		